

نشریه علمی فقه، حقوق و علوم جزا
مقاله پژوهشی، سال هفتم، شماره ۲۴، تابستان ۱۴۰۱، صفحات ۳۷ تا ۵۳
تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۰۲/۱۵ - تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۰۴/۲۱

بازشناسی تأثیر معنویت بر گزاره‌های اخلاقی (مطالعه موردی صداقت) با رویکردی بر آیات و روایات

| سید مصطفی حسینی* | کارشناسی ارشد، گروه الهیات و معارف اسلامی، گرایش فقه و مبانی حقوق اسلامی، دانشگاه پیام نور، خرم آباد، ایران.
| طاهره حیدری | دانشجوی کارشناسی ارشد، گروه الهیات و معارف اسلامی، گرایش فقه و مبانی حقوق اسلامی، دانشگاه پیام نور، خرم آباد، ایران.

چکیده

بشریت امروز با بحران‌های متعددی روبرو است. شاید بتوان گفت مهم‌ترین و بزرگ‌ترین آن‌ها بحران معنویت است که عبارت است از دور شدن افراد و جوامع از ارزش‌های الهی، اخلاقی و معنوی. عوامل مختلفی در ایجاد بحران معنویت دخیل هستند که با شناخت آن‌ها می‌توان راهکارهای مناسبی را ارائه کرد. معنویت همواره اخلاق‌گراست اما اخلاق‌گرایی معطوف به معنویت نیست. اگر معنویت در جامعه نهادینه شود اخلاق‌مداری در میان لایه‌های مختلف اجتماعی رسوخ می‌یابد. روشن است که واژه‌ی معنویت و مشتقات آن در قرآن به کار نرفته است. درعین‌حال به دلیل حضور پررنگ آموزه‌های معنوی در قرآن می‌توان ادعا کرد که قرآن یک کتاب معنوی است. این مقاله با روش توصیفی تحلیلی می‌کوشد که به بازشناسی تأثیر معنویت بر گزاره‌های اخلاقی (مطالعه موردی صداقت) با رویکردی بر آیات و روایات بپردازد. صداقت در لغت به معنای راستی، راست گفتن، مطابقت حکم با واقع، اخلاص... می‌باشد و در نگاه آیات و روایات و علمای اخلاق عبارت است از هماهنگی قول و عمل؛ که از ارزش‌های اخلاقی می‌باشد. صداقت تنها یک ویژگی انسانی نیست بلکه در مرتبه‌ی اولی به خداوند اختصاص دارد، چنانچه خداوند بارها در قرآن به آن اشاره فرموده است که من از صادقین هستم و به وعده‌هایی که داده‌ام عمل خواهم کرد. بامطالعه‌ی در سیره‌ی انبیاء نیز به پایبندی آنان به صداقت برخورد می‌کنیم. به تجربه نیز درمی‌یابیم که انسانی که با دیگران یکرنگ نباشد، در برابر وجدان خویش نیز آرام نخواهد بود. رفتار صادقانه علاوه بر آثار فردی، دارای آثار اجتماعی نیز می‌باشد.

واژگان کلیدی: بازشناسی، معنویت، گزاره‌های اخلاقی، صداقت.

* نویسنده مسئول: mstfyhsyny906@gmail.com

مقدمه

اخلاق از جمله مباحثی است که مورد توجه تمامی جوامع بشری است و هر کدام از جوامع، به نوعی به آن پرداخته‌اند، چراکه همگی آنان برآنند تا به کمال و سعادت دست یابند و در نهایت، تنها گذرگاه آن را اخلاق دانسته‌اند. ما نیز از این مجموعه مستثنی نیستیم و به نوبه‌ی خود تلاش می‌کنیم تا با توسل به آن، به سکوی کمال دست‌یابیم. از این رو، بر آن شدیم تا علاوه بر ارائه‌ی یک موضوع مهم اخلاقی به نام صداقت و تحلیل مفهومی آن تا اندازه‌ای که در حوصله‌ی بحث مذکور باشد، به تعریف و اهمیت اخلاق و جایگاه آن پرداخته و متذکر شویم که اخلاق، آن زمانی ارزشمند می‌شود که تحت الشعاع وحی الهی باشد. در غیر این صورت، همه‌ی ما صرفاً عبد صالحی نسبت به عقل خواهیم بود، در حالی که غرض خداوند از این همه تکلیف و دستورات این نبوده که برای عقل، بندگانی را آفریده باشد. به همین دلیل، ضرورت داشت با نگاهی ژرف و عمیق در آیات و روایات با اقسام صداقت آشنا شده و دریابیم که این فضیلت اخلاقی، تنها منحصر در گفتار نیست. اگرچه هر زمان که نام این واژه به میان می‌آید، تنها تصورمان صداقت در قول و گفتار است، اما آنچه سلامت معنوی جامعه را به مخاطره می‌اندازد، صرف دروغ‌گویی نیست، بلکه رفتارهای غیر صادقانه‌ای است که اعتماد جامعه را متزلزل کرده و سبب نفاق و دورویی آدمیان کنار هم می‌شود. رفتار کسانی که تا آنجا پیش می‌روند که حتی با خودشان نیز صادق نیستند. ابراز علاقه و احساساتی که دیری نمی‌پاید به سستی آن پی می‌برند و حتی ذره‌ای از حقیقت آن را در قلب خود احساس نمی‌کنند. صاحبان عباداتی که عبادتشان هرگز به قصد ریا نبوده، اما از رکوع و سجود نیز چیزی جز یک حرکت موزون عایدشان نمی‌شود.

این نوشتار سعی دارد، یکی از واژگانی که در قرآن و حدیث به کار رفته را مورد توجه قرار دهد و آن “صدق” است. در این مقاله تلاش شده است با توجه به قرآن کریم و احادیث، زوایای گوناگون معنایی این واژه بررسی در سایه آن راهی تازه درباره یکی از مفاهیم دینی گشوده شود.

واژه “صدق” - به کسر و فتح صاد (واسطی زبیدی، ۱۴۱۴، ۱۳: ۲۶۱) - در لغت، نقیض کذب (فراهیدی، ۱۴۱۰، ۵: ۵۶) و به معنای راست گفتن است (قرشی، ۱۳۷۱، ۴: ۱۱۶). لغت‌دانان با توجه به کاربردهای متعدد صدق در زبان عربی (ابن منظور، ۱۴۱۴، ۱۰: ۱۹۳ - ۱۹۵) سعی کرده‌اند که محور اصلی را برای این کاربردهای متفاوت بیابند؛ کاربردهایی، مانند قدرت (ابن فارس، ۱۴۰۴، ۳: ۳۳۹)، شجاعت، سختی و استواری (ازهری، بی تا، ۸: ۲۷۶) و صحت و تمام بودن از خطا و ضعف (مصطفوی، ۱۳۶۰، ۶: ۲۱۵).

عرب هنگامی که می‌خواهد چیزی را مدح کند آن را به “صدقه” اضافه می‌کند تا دانسته شود که هر آنچه خیر و نیکی درباره آن گمان می‌رود در آن می‌توان یافت (کبیر مدنی، ۱۴۰۹، ۲: ۲۴۶). اصل استعمال صدق، در گفتار است (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲، ۴۷۸؛ واسطی زبیدی، ۱۴۱۴، ۱۳: ۲۶۱)، اما در مواردی که صدق، وصف برای غیر گفتار است مراد از آن مطلق نیکی و خوبی است (مصطفوی، ۱۳۶۰، ۶: ۲۱۵) و به دیگر سخن؛ هر کاری که از نظر ظاهر و باطن خوب و بی‌نقص باشد به صدق تعبیر می‌شود (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲، ۴۷۹).

سابقه و پیشینه‌ی تحقیق

اصل موضوع اخلاق، از جمله صداقت، از مباحث بسیار مهمی است که در کتب اخلاقی به آن پرداخته شده و دائماً توجه علمای اخلاق را به خود جلب کرده است. به همین دلیل، در کتب مختلف با روش‌های متفاوت به آن پرداخته شده است. از جمله ملا مهدی نراقی در کتاب **«جامع السعاده»** و مرحوم شبر در کتاب **«اخلاق»** خویش، با شیوه‌ای مفصل به تقسیمات آن پرداخته و هر نوع آن را با توضیحاتی متناسب با بحث بررسی کرده‌اند. امام (ره) در **«چهل حدیث»** خویش و ملا احمد نراقی در **«معراج السعاده»** نیز، به صورت مختصر به آن پرداخته‌اند و توضیحاتی را در این زمینه داشته‌اند، اما دیگر به تقسیمات آن اشاره‌ای نکرده‌اند. بعضی همچون ابن مسکویه علاوه بر توضیح این واژه، تبیین کرده که صداقت زیرمجموعه‌ی کدام یک از فضایل اخلاقی است. کتاب‌های روایی نیز همچون نهج الفصاحه، نهج البلاغه، تحف العقول، خصال شیخ صدوق و غیره، با ذکر روایاتی از پیامبر اکرم (ص) ائمه‌ی معصوم (علیهم‌السلام) اشاراتی به عظمت این فضیلت اخلاقی داشته‌اند. اما آنچه قابل توجه این نوشتار است، بررسی **«رفتار صادقانه»** و تأثیرات آن می‌باشد.

اخلاق

اخلاق جمع خُلُق و خُلُق می‌باشد (ناصر مکارم شیرازی با همکاری جمعی از فضلاء، **اخلاق در قرآن**، چاپ ششم، قم: امام علی ابن ابیطالب، ۱۳۸۹ش، ج ۱، ص ۲۳). در قاموس، خُلُق به معنای عادت و طبع و مروت و دین است (علی قرشی، ، ۱۳۷۱ش ج ۲، ص ۲۹۳). برخی همچون طبرسی خُلُق را به معنای دین اسلام ترجمه کرده‌اند (فضل ابن حسن طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۲۵، ص ۲۱۲)، در حالی که علامه طباطبایی در تفسیر المیزان قائل است که تفسیر به دین، تفسیر درستی نیست، مگر اینکه منظور خود را توجیه کنید. راغب نیز می‌گوید: **«خلق چه با فتحه و چه با ضمه در اصل به یک معنا بوده، مانند کلمه‌ی شرب و صوم که چه با فتحه و چه با ضمه یک معنا را می‌دهند. ولیکن در اثر استعمال بیشتر چنین شده که اگر با فتحه‌ی خاء استعمال شود، معنای صورت ظاهر و قیافه و هیئت که با بصر دیده می‌شود را می‌رساند و اگر با ضمه‌ی خاء استعمال شود، معنای قوا و سجایای اخلاقی را که با بصیرت احساس می‌شود افاده می‌کند»**.

علامه طباطبایی نیز قائل است: **«کلمه‌ی خُلُق به معنای ملکه‌ی نفسانی است که افعال بدنی مطابق مقتضای آن ملکه به آسانی از آدمی سر می‌زنند، حال چه اینکه آن ملکه از فضایل باشد، مانند عفت و شجاعت و امثال آن و چه از رذایل مانند حرص و جبن و امثال آن. ولی اگر مطلق ذکر شود، فضیلت و خُلُق نیکو از آن فهمیده می‌شود»** (محمدحسین طباطبایی، ۱۳۷۴ش، ج ۱۹، ص ۶۱۹).

به عبارت دیگر هرگاه صفتی برای شخصی به صورت پایدار درآمده و در او رسوخ نموده باشد، به گونه‌ای که کارهای متناسب با آن را بدون تأمل زیاد و به سهولت انجام دهد، می‌گویند آن صفت

برای او ملکه است و در صورتی که چنین نباشد بلکه صفتی زودگذر بوده، شخص در انجام کار متناسب با آن خود را به انجام آن وادار کند، آن صفت را “حال” می‌نامند. بنابراین تنها کسی را می‌توان دارای خُلُق سخاوت دانست که این صفت در او پایدار باشد. یعنی در بخشش به دیگران تردیدی نکرده (مجتبی مصباح، ۱۳۷۳ش، ص ۱۵).

تعریف علم اخلاق

مقصود از علم اخلاق، معرفت فضایل و کسب آن‌هاست، تا نفس بدان‌ها آراسته شود و نیز شناخت رذایل تا نفس از آن‌ها دوری جوید و پاکیزه گردد (ابن مسکویه رازی، ۱۳۸۱، ص ۱۲). در این دانش، انواع ویژگی‌های اختیاری مطلوب و نامطلوب و نحوه‌ی پرهیز از این و به دست آوردن آن‌یک بحث می‌شود، از این‌رو گاه آن را چنین معرفی کرده‌اند: “علم اخلاق، علمی است که صفات نفسانی خوب و بد و اعمال و رفتار اختیاری متناسب با آن‌ها را معرفی می‌کند و شیوه‌ای تحصیل صفات نفسانی خوب و انجام اعمال پسندیده و دوری از صفات نفسانی بد و اعمال ناپسند را نشان می‌دهد” (حسن اسلامی، ۱۳۸۷، ص ۳۰).

معنای صدق در قرآن

صدق و مشتقات آن، زیاد در قرآن کریم به‌کاررفته است. قرآن کریم، صدق را تنها در وصف قول و گفتار به کار نبرده و آن را به اعتقاد و عمل نیز نسبت داده است. هنگامی که به آیات قرآنی می‌نگریم جایگاه کلیدی را درباره این مفهوم می‌یابیم. کاربردهای مفهوم صدق را با توجه به قرآن کریم در موارد زیر می‌توان بیان کرد (مصطفوی، ۱۳۶۰، ۶: ۲۱۵).

۱. صدق در اعتقاد؛ یعنی تطابق اعتقاد با حقیقت واقع ثابت: “أَمْ لَهُمْ شُرَكَاءُ فَلْيَأْتُوا بِشُرَكَائِهِمْ إِنْ كَانُوا صَادِقِينَ؛ یا شریکانی دارند؟ پس اگر راست می‌گویند شریکانشان را بیاورند” (قلم/۴۱).
۲. صدق در اظهار اعتقاد؛ به عبارتی مطابقت با اعتقاد درونی بدون هیچ‌گونه نفاق و دورویی: “قُلْ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ هَادُوا إِنْ زَعَمْتُمْ أَنَّكُمْ أَوْلِيَاءُ لِلَّهِ مِنْ دُونِ النَّاسِ فَتَمَنَّوْا الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ؛ بگو: ای کسانی که یهودی شده‌اید، اگر پندارید که شما دوستان خدایید نه مردم دیگر، پس اگر راست می‌گویید درخواست مرگ کنید” (جمعه/۶).
۳. صدق در قول و خبر؛ مطابقت با آنچه از آن خبر داده می‌شود بی هیچ‌گونه خلاف و اشتباهی: “وَمَنْ أَصْدَقُ مِنَ اللَّهِ حَدِيثًا؛ و راستگوتر از خدا در سخن کیست؟” (نساء/۸۷).
۴. صدق در قول انشایی؛ اگر آدمی جمله انشایی، مانند میل، آرزو و ... را ابراز می‌کند مطابق با قلب و نیت وی باشد: “مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ؛ از میان مؤمنان مردانی‌اند که به آنچه باخدا عهد بستند صادقانه وفا کردند” (احزاب/۲۳).
۵. صدق در احساس؛ احساسات آدمی کاذب نبوده و مطابق با شرایط باشد: “وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ فَقَالَ أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ؛ و [خدا] همه

[معانی] نام‌ها را به آدم آموخت؛ سپس آن‌ها را بر فرشتگان عرضه کرد و فرمود: اگر راست می‌گویید، از اسامی این‌ها به من خبر دهید" (بقره/۳۱).

۶. صدق در عمل؛ یعنی عمل از تمامی جهات و شرایط به‌صورت کامل شکل گیرد: "و تَصَدَّقْ عَلَيْنَا إِنَّ اللَّهَ يَجْزِي الْمُتَصَدِّقِينَ؛ و بر ما تصدق کن که خدا صدقه دهندگان را پاداش می‌دهد" (یوسف/۸۸).

۷. صدق در مطلق امور؛ این‌که انسان در تمامی اعتقادات، گفتار و عمل صادق و راستین باشد: "و قُلْ رَبِّ أَدْخِلْنِي مُدْخَلَ صِدْقٍ وَأَخْرِجْنِي مُخْرَجَ صِدْقٍ؛ و بگو: پروردگارا! مرا [در هر کاری] به طرز درست داخل کن و به طرز درست خارج ساز" (اسراء/۸۰).

بالاترین و مطلوب‌ترین موارد صدق، مورد هفتم است؛ زیرا شامل صدق در گفتار، عمل و اعتقاد باطنی و ظاهری می‌شود که حقیقت صدق است (مصطفوی، ۱۳۶۰، ۶: ۲۱۶). چنان‌که در آیاتی از قرآن، مراد از صدق، همین معنا است:

"يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ كُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از خدا پروا کنید و با راستان باشید" (توبه/۱۱۹).

"إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ ثُمَّ لَمْ يَرْتَابُوا وَ جَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَ أَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ؛ در حقیقت، پرهیزگاران کسانی‌اند که به خدا و پیامبر او گرویده و [دیگر] شک نیاورده و با مال و جانشان در راه خدا جهاد کرده‌اند؛ اینان‌اند که راست‌کردارند" (حجرات/۱۵).
 "وَ الَّذِي جَاءَ بِالصَّدَقِ وَ صَدَّقَ بِهِ أُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ؛ و آن‌کس که راستی آورد و آن را باور کرد؛ آنان‌اند که خود پرهیزگاران‌اند" (زمر/۳۳).

بنابراین، صدق، تنها در گفتار نیست؛ بلکه در نیت و عمل نیز هست (مراحل اخلاق در قرآن، ۲۴۸). همان‌طور که علمای اخلاق، صدق را بر شش نوع تقسیم کرده‌اند: ۱. راستی در سخن؛ ۲. راستی در نیت و اراده؛ ۳. راستی در عزم؛ ۴. راستی در وفای به عزم؛ ۵. راستی در عمل؛ ۶. راستی در محقق ساختن همه معارف دینی (فیض کاشانی، ۱۳۷۶، ۸: ۱۴۱). نکته توجه کردنی این‌که؛ برای رسیدن به مراتب بالای صدق می‌بایست، ابتدا صدق ظاهری در قول و گفتار را رعایت کرد تا توفیق دست‌یابی به درجات بالاتر را دریافت. "اگر کسی در گفتار و نوشتار و به‌طور کلی در همه بخش‌های سنت و سیرتش راست‌گو باشد خواب‌های راست می‌بیند. روح انسان دروغ‌گو، مانند چشم "أحوّل" است و حقیقت را درست نمی‌بیند. در عالم رؤیا حقیقت را به انسان نشان می‌دهند، اما اشخاصی که در بیداری خیال‌پرداز و پرحرف‌اند و مرز حلال و حرام را نمی‌شناسند، سرانجام به رؤیاهایی می‌رسند که معبر را از تعبیر عاجز می‌کند و به "أضغاث أحلام" موسوم شده است؛ ولی روح انسان مستقیم و راست‌گو صادق است و روح صادق هنگامی که سخن می‌گوید درست می‌گوید و نشانه این است که درست می‌بیند. بنابراین، چنین شخصی هم صدق خبری و هم مخبری دارد؛ به عبارتی هم درست می‌بیند و هم درست خبر می‌دهد و هم واقع می‌شود زیرا او آنچه را که بایست اتفاق بیفتد دیده و درست هم دیده است" (جوادی آملی، ۱۳۸۵، ۲۴۸).
 قرآن کریم صدق را از اوصاف کمالی خداوند متعال دانسته است و می‌فرماید:

“وَمَنْ أٰصَدَقُ مِنَ اللَّهِ قِيْلًا؛ چه کسی در سخن از خدا راستگوتر است” (نساء/۱۲۲). همچنین رسولان خود را به‌عنوان صدیق و صادق معرفی کرده و دیگران را به همراهی آنان فراخوانده و می‌فرماید: “کونوا مع الصادقین؛ و با راستان باشید” (توبه/۱۱۹). از برخی تعبیر قرآن این‌گونه استفاده می‌شود که فاصله‌ای میان مرتبه بالای صدق و نبوت نیست (کبیر مدنی، ۱۴۰۹، ۵: ۳۳۳). از این‌رو، در وصف ابراهیم (ع) صدیق و نبی را به ترتیب بیان کرده که حکایت از آن می‌تواند داشته باشد که وصول به مرتبه نبوت از طریق وصول به مرتبه صدق است.

با توجه به تعالیم قرآنی؛ صدق جامع همه خوبی‌هاست:

“نیکوکاری آن نیست که روی خود را به‌سوی مشرق و [یا] مغرب بگردانید، بلکه نیکی آن است که کسی به خدا، روز بازپسین، فرشتگان، کتاب [آسمانی] و پیامبران ایمان آورد و مال [خود] را باوجود دوست داشتنش، به خویشاوندان، یتیمان، بینوایان و درراه ماندگان و گدایان و در آراه آزاد کردن [بندگان بدهد و نماز را برپای دارد و زکات را بدهد و آنان که چون عهد بندند، به عهد خود وفادارانند؛ و در سختی و زیان و به هنگام جنگ شکیباییان‌اند؛ آنان‌اند کسانی که راست گفته‌اند و آنان‌همان پرهیزگاران‌اند” (بقره/۱۷۷).

علامه طباطبائی می‌فرماید این آیه سه بار نیکوکاران را شناسانده و حقیقت حال آن‌ها را بیان نموده است: بار اول در همه مراتب سه‌گانه اعتقاد و اعمال و اخلاق (از من آمن ... تا حین الباس) بار دوم با عبارت (اولئک الذین صدقوا) و بار سوم با عبارت (اولئک هم المتقون). (المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱، ص ۴۲۸)

سپس به توضیح عبارات به‌کاررفته دربار اول می‌پردازد و آنگاه می‌گوید: اما اینکه بار دوم آن‌ها را با جمله “اولئک الذین صدقوا” شناسانده به خاطر این است که این وصفی است که تمامی فضائل علم و عمل را در برمی‌گیرد، چراکه صدق با جمیع اخلاق یعنی عفت و شجاعت و حکمت و عدالت (چهار ریشه اخلاق فاضله) و فروع آن‌ها مصاحب و هم‌نشینی دارد. چراکه انسان به‌غیراز اعتقاد و قول و عمل، چیز دیگری ندارد و وقتی صادق شد این سه چیز باهم مطابق می‌شود درنتیجه انجام نمی‌دهد مگر آنچه را که می‌گوید و نمی‌گوید مگر آنچه را که معتقد است. و فطرت انسان در باطن بر قبول حق و خضوع در برابر آن قرار داده‌شده، هرچند که خلاف آن را در ظاهر ابراز کند. پس درحالی‌که به‌حق اذعان دارد و در آن صادق است می‌گوید آنچه را اعتقاد دارد و انجام می‌دهد آنچه را می‌گوید و در این هنگام ایمان خالص و اخلاق فاضله و عمل صالح، همه باهم برایش فراهم می‌شود. خداوند فرماید: (یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله، و کونوا مع الصادقین؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید، تقوایپیشه کنید و با راست‌گویان باشید). و حصری که از جمله “اولئک الذین صدقوا”، تنها این‌هاست که راست می‌گویند) استفاده می‌شود. آن تعریف قبلی را تأکید می‌نماید و معنایش - و خدا دانتر است - این می‌شود که هرگاه صادقان را خواستی صادقان فقط و فقط ابرار می‌باشند (المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱، ص ۴۲۹).

و در آیه ۱۵ سوره حجرات می‌خوانیم: «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ لَمْ يَرْتَابُوا وَجَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ۗ أُولَٰئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ»؛ مؤمنان تنها کسانی هستند که ایمان به خدا و پیامبرش آورده، سپس شک و تردیدی به خود راه نداده اند (و علاوه بر این) با اموال و جان‌های خود در راه خدا جهاد کردند، این‌ها صادقان هستند. این آیه نیز صدق را مجموعه‌ای از ایمان و عمل که در آن هیچ‌گونه تردید و تخلفی نباشد معرفی می‌کند.

و در سوره حشر می‌خوانیم: «لِلْفُقَرَاءِ الْمُهَاجِرِينَ الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَأَمْوَالِهِمْ يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا وَيَنْصُرُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أُولَٰئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ». (حشر، ۸)

در این آیه مؤمنان محرومی که علی رغم همه مشکلات، استقامت به خرج دادند و از خانه و اموال خود بیرون رانده شدند، و جز رضای خدا و یاری پیامبر صلی‌الله علیه و آله و سلم هدفی نداشتند، به‌عنوان صادقان معرفی شده‌اند. از مجموع این آیات نتیجه می‌گیریم که «صادقین» آن‌هایی هستند که تعهدات خود را در برابر ایمان به پروردگار به‌خوبی انجام می‌دهند، نه تردیدی به خود راه می‌دهند، نه عقب‌نشینی می‌کنند، نه از انبوه مشکلات می‌هراسند، بلکه با انواع فداکاری‌ها، صدق ایمان خود را ثابت می‌کنند. شک نیست که این صفات مراتبی دارد، بعضی ممکن است در قله آن قرار گرفته باشند که ما نام آن‌ها را معصومان می‌گذاریم، و بعضی در مراحل پائین تر.

معنای صدق در روایات

در احادیث نیز مفهوم صدق تنها وصف گفتار نیست، بلکه به‌عنوان وصف عمل نیز بیان شده است؛ امام باقر علیه‌السلام می‌فرماید: «با راست‌کرداری خود را برای خدای عز و جلّ بیارای» (ابن شعبه حرانی، ۱۴۰۴، ۲۸۵).

یا تطابق قول باحال گوینده از مصادیق صدق شمرده شده است؛ امام علی علیه‌السلام می‌فرماید: «راست‌ترین سخن، زبان حال است» (تمیمی آمدی، ۱۴۱۰، ۲۱۲).

ضمن آن‌که گاهی سکوت و سخن‌نگفتن به‌عنوان صدق یاد شده است؛ این بیان معصوم به‌خوبی حکایت از تغییر میان صدق در روایات با صدقی است که تنها در وصف گفتار می‌آید؛ امام علی علیه‌السلام می‌فرماید: «راست‌گو نخواهی بود، مگر آن‌که پاره‌ای از آنچه می‌دانی کتمان کنی» (مجلسی، ۱۴۰۳، ۷۵: ۹).

در روایت دیگری به معنای جامعی اشاره شده که تمام این کاربردهای متفاوت را پوشش می‌دهد. امام علی علیه‌السلام می‌فرماید: «راستی، درستی هر چیزی است، دروغ، تباهی هر چیزی است» (تمیمی آمدی، ۱۴۱۰، ۵۹). این کلام به زیبایی تمامی کاربردهای گوناگون صدق را پوشش می‌دهد.

همچنین بنا بر روایات؛ تمامی مراتب صدق از صدق در گفتار آغاز می‌شود؛ امام صادق علیه‌السلام می‌فرماید: «کسی که زبانش راست گوید، عملش پاکیزه می‌شود» (کلینی، ۱۴۰۷، ۸: ۲۱۹)؛ به‌طور صریح‌تر حضرت علی علیه‌السلام به نقل از رسول خدا صلی‌الله علیه و آله و سلم می‌فرماید: «ایمان

بندهای استقامت نمی‌یابد، مگر این‌که قلبش استقامت ورزد و قلب او استقامت نمی‌یابد، مگر این‌که زبانش استقامت پیدا کند” (سید رضی، ۱۴۱۴، ۲۵۳ - ۲۵۴).

۱. اثر صدق و راستی در زندگی

گرچه اثر راستی و صدق در زندگی بشر به گونه اجمال بر کسی پوشیده نیست، اما هنگامی که وارد تفصیل آن شویم به آثار صدق و راستی در تمام بخش‌های زندگی بشر برخورد می‌کنیم و توجه به آن می‌تواند، انگیزه نیرومندی برای گرایش به این فضیلت بزرگ اخلاقی گردد.

۱. جلب اطمینان و اعتماد

نخستین اثر صدق و راستی، مبحث جلب اطمینان و اعتماد در همکاری‌های دسته‌جمعی است. می‌دانیم اساس زندگی انسان را کار گروهی تشکیل می‌دهد و بی آن هیچ کار مهمی پیش نمی‌رود. اما کار گروهی هنگامی امکان‌پذیر است که افراد گروه نسبت به یکدیگر اطمینان کامل داشته باشند و اعتماد و اطمینان در صورتی حاصل می‌شود که صداقت و امانت در میان آن‌ها حاکم باشد.

آری اثرگذارترین وسیله جلب اعتماد همان صدق و راستی است و خطرناک‌ترین دشمن آن، دروغ است و تفاوتی در میان فعالیت‌های علمی، فرهنگی، اقتصادی و سیاسی نیست (مکارم شیرازی، ۱۳۷۷، ۳: ۲۱۲).

سیاستمداری پرنفوذ اگر یک یا چند بار به مردم دروغ بگوید به سرعت نفوذ خود را از دست می‌دهد.

دانشمندی اگر تحقیقات خود را به دروغ آلوده کند، اعتماد تمام محافل علمی از ابتکارات و تحقیقات او سلب می‌شود و دیگر به گفته‌های او اعتمادی نیست.

یک نهاد اقتصادی اگر تنها در معرفی یک نوع از کالاهایش دروغ بگوید، مردم نسبت به تمام فرآورده‌های او بدبین می‌شوند و طرفداران و مشتریان خود را به زودی از دست می‌دهند. در مدیریت‌ها اگر مدیر در گفتار و رفتار خود صادق نباشد، نظام و انضباط مدیریت او از هم متلاشی می‌شود.

به این ترتیب به اینجا می‌رسیم که پایه و اساس هرگونه پیشرفت معنوی و مادی در اجتماع اعتماد متقابل برخاسته از صدق و راستی است. از این رو، امام علی علیه‌السلام می‌فرماید: “صدق و راستی، سبب اصلاح هر چیز و دروغ سبب فساد همه چیز می‌شود” (تمیمی آمدی، ۱۴۱۰، ۵۹).

“دروغ‌گو و مرده یکسان است؛ زیرا برتری انسان زنده بر مرده همان اعتماد به او است، هنگامی که به گفتار او اعتمادی نباشد زنده بودن او بی‌اثر است” (همان، ۱۱۹ - ۱۲۰).

۲. شخصیت دهی

صداقت و راستی به انسان آبرو و شخصیت می‌دهد، درحالی‌که دروغ، مایه رسوایی و بی‌آبرویی است. صادق‌ان همیشه سربلند و آبرومندند و دروغ‌گویان سربه‌زیر و بی‌آبرو هستند. به همین دلیل،

در حدیثی از امیر مؤمنان علی علیه‌السلام آمده است که فرمود: «همیشه راست‌گویی را پیشه کن؛ زیرا آن کس که در سخنان خود راست‌گو باشد، قدر و مقام او در جامعه بالا می‌رود» (همان، ۴۴۶).

۳. شجاعت پروری

صدق، راستی و امانت به انسان شجاعت و شهامت می‌بخشد، درحالی‌که دروغ و خیانت همیشه انسان را در هاله‌ای از خوف و ترس فرومی‌برد. مبادا خلاف‌گویی و خیانت او ظاهر گردد و تمام نقشه‌های او نقش بر آب شود.

صدق و راستی انسان را از بسیاری از گناهان نجات می‌دهد، چراکه می‌داند، اگر خلافی کند و از او پرسیده شود، نمی‌تواند اعتراف به گناه خویش کند، پس بهتر که گرد گناه نگردد.

در حدیث معروفی از پیامبر اکرم صلی‌الله علیه و آله و سلم آمده است که مردی خدمتش آمد و گفت: من گرفتار چهار گناه پنهانی هستم: زنا، شرب خمر، سرقت و دروغ؛ هر یک از این‌ها را بفرمایید به خاطر شما ترک می‌کنم. پیامبر صلی‌الله علیه و آله و سلم فرمود: «دروغ را رها کن». آن مرد از خدمت پیامبر بازگشت. هنگامی‌که تصمیم به عمل منافی عفت گرفت به خود گفت فردا پیامبر (ص) از من می‌پرسد اگر دروغ بگویم پیمان خود را شکستم و اگر راست بگویم حد شرعی بر من جاری می‌شود و هنگامی‌که تصمیم به سرقت و نوشیدن شراب گرفت باز همین فکر برای او پیدا شد به خدمت پیامبر (ص) آمد و گفت: یا رسول‌الله! تمام راه‌های گناه را بر من بستی و من همه آن‌ها را ترک کردم (ابن ابی‌الحدید، ۱۴۰۴، ۶: ۳۵۷).

۴. کاهش آسیب‌های اجتماعی

صداقت و راستی بسیاری از دشواری‌ها را در جامعه حل می‌کند، راه وصول به مقصد را آسان می‌کند، از هزینه‌های کمرشکن بازرسی‌ها می‌کاهد، حجم پرونده‌های حقوقی را کمتر می‌کند و آرامش خاطر به مردم می‌بخشد و نگرانی‌هایی را که به دلیل احتمال دروغ‌گویی برای افراد مختلف پیدا می‌شود از میان بر می‌دارد و رشته‌های محبت و دوستی را در میان افراد محکم می‌کند و به انسان شخصیت و ابهت می‌بخشد و اگر در روایات اسلامی آمده است: «بهتر از راست‌گویی، گوینده آن است و بهتر از نیکی‌ها، انجام دهنده آن است» (طوسی، ۱۴۱۴، ۲۲۳) اشاره به این است که شخصیت ذاتی و والای انسان سبب صدق و راست‌گویی و انگیزه کارهای خیر است.

عَنْهُ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْقَاسِمِ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنَّ لِأَهْلِ الدِّينِ عَلَامَاتٍ يَعْرِفُونَ بِهَا صِدْقَ الْحَدِيثِ؛ إمام علي عليه السلام: برای دین‌داران علاماتی است یکی از آن‌ها راست‌گویی است (شیخ کلینی، الکافی، ج ۲، ص ۲۳۹ باب المؤمن و علاماته و صفاته).

مُحَمَّدُ بْنُ يُحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ عَمَارِ بْنِ مَرْوَانَ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ أَوْصِيكَ بِتَقْوَى اللَّهِ وَ أَدَاءِ الْأَمَانَةِ وَ صِدْقِ الْحَدِيثِ وَ حَسَنِ الصِّحَابَةِ؛ عمار ابن مروان می‌گوید وصیت کرد امام صادق علیه‌السلام مرا به تقوا و امانت داری و راست‌گویی و خوب هم‌نشینی با دیگران (شیخ کلینی، الکافی، ج ۲، ص ۶۶۹).

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْعَلَاءِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ إِنْ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ لَمْ يَبْعَثْ نَبِيًّا إِلَّا بِصِدْقِ الْحَدِيثِ وَأَدَاءِ الْأَمَانَةِ إِلَى الْبَرِّ وَالْأَفْجَرِ؛ امام صادق علیه السلام: خداوند عزوجل هیچ پیامبری را مبعوث نفرمود جز با راست‌گویی و امانت‌داری به نیکوکار و بدکار (شیخ کلینی، الکافی، ج ۲، ص ۱۰۴).

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ قَالَ قَالَ أَبُو الْوَلِيدِ حَسَنُ بْنُ زِيَادِ الصِّقْلُ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَنْ صَدَّقَ لِسَانَهُ زَكَى عَمَلُهُ؛ امام صادق علیه السلام: هر که راست‌گو باشد، عملش هم بدون غل و غش خواهد بود (شیخ کلینی، الکافی، ج ۲، ص ۱۰۵).

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ مُوسَى بْنِ سَعْدَانَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْقَاسِمِ عَنْ عَمْرٍو بْنِ أَبِي الْمُقَدَّامِ قَالَ قَالَ لِي أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي أَوَّلِ دَخَلِهِ دَخَلَتْ عَلَيْهِ تَعَلَّمُوا الصِّدْقَ قَبْلَ الْحَدِيثِ؛ عمر ابن ابی المقداد گوید نخستین بار که خدمت امام باقر علیه السلام رسیدم حضرت فرمود قبل از یادگرفتن حدیث (و مسائل دین) راست‌گویی را بیاموز (شیخ کلینی، الکافی، ج ۲، ص ۱۰۴).

عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ أَبِي إِسْمَاعِيلَ الْبَصْرِيِّ عَنْ فَضِيلِ بْنِ يسَارٍ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَا فَضِيلُ إِنْ الصَّادِقَ أَوْلُ مَنْ يَصَدِّقُهُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ يَعْلَمُ أَنَّهُ صَادِقٌ وَ تَصَدِّقُهُ نَفْسُهُ تَعْلَمُ أَنَّهُ صَادِقٌ؛ امام صادق علیه السلام: نخستین کسی که راست‌گو را تصدیق می‌کند خدای عزوجل است که می‌داند او راست‌گو است و خودش هم خود را تصدیق می‌کند و می‌داند راست‌گو است (شیخ کلینی، الکافی، ج ۲، ص ۱۰۴).

عَنْ زَيْدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ إِنَّ أَقْرَبَكُمْ مِنِّي غَدَاً وَ أَوْجِبَكُمْ عَلَيَّ شَفَاعَةً أَصْدَقَكُمْ لِلْحَدِيثِ وَ آدَاكُمْ لِلْأَمَانَةِ وَ أَحْسَنَكُمْ خُلُقاً وَ أَقْرَبَكُمْ مِنَ النَّاسِ؛ پیامبر اسلام صلی الله و آله و سلم فرمود: نزدیک‌ترین شما به من در موقف قیامت، و شفاعت‌ش بر من واجب، کسی است که راست‌گوتر، امانت‌دارتر و نیک‌سیرت و با مردم باشد (شیخ حر عاملی، وسائل الشیعة، ج ۱۲، ص ۱۶۳).

ابن ابی عمیر عن منصور بن حازم عن ابی عبد الله علیه السلام قال إنما سمی اسماعیل صادق الوعد لأنه وعد رجلاً في مكانٍ فانتظره في ذلك المكان سنة فسماه الله عزوجل صادق الوعد ثم قال إن الرجل أتاه بعد ذلك فقال له اسماعيل ما زلت منتظراً لك؛ امام صادق علیه السلام: همانا اسماعیل صادق الوعد نامیده شد چون با مردی در چائی وعده کرده بود و او یک سال در آنجا انتظار او را کشید از این رو خدا او را صادق الوعد نامید سپس آن مرد آمد و اسماعیل به او گفت من همواره در انتظار تو بودم (شیخ کلینی، الکافی، ج ۲، ص ۱۰۵).

عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ بِنَسِ الْعَبْدُ عَبْدٌ يَكُونُ ذَا وَجْهَيْنِ وَ ذَا لِسَانَيْنِ يَطْرُقُ أَخَاهُ شَاهِداً وَ يَأْكُلُهُ غَائِباً إِنْ أُعْطِيَ حَسَدَهُ وَ إِنْ ابْتُلِيَ خَذَلَهُ؛ امام باقر علیه السلام فرمود: بد بنده‌ای است آن‌که دو چهره و دوزبانه باشد، هنگامی که برادر دینی‌اش را می‌بیند، در حضورش تعریف و تمجیدش می‌کند، ولی پشت سر (با غیبت کردن) او را می‌خورد! (شیخ کلینی، الکافی، ج ۲، ص ۳۴۳)

صداقت از دیدگاه متفکران مسلمان

ابن مسکویه قائل است که صداقت نوعی از محبت است، جز اینکه خاص‌تر از آن می‌باشد (ابن مسکویه، **تهذیب الاخلاق**، ص ۱۸۳). ایشان صداقت را به معنای دوستی و محبت به یکدیگر تعریف کرده‌اند. به همین دلیل به توضیح مراتب آن در زمینه‌های مختلف از جمله، دوستی بین جوانان و مشایخ یا پیران و همین‌طور صداقت میان اخیار و نیکان پرداخته و در نهایت بامحبت الهی، بحث خویش را خاتمه داده است (ر. ک، همان).

علامه طباطبایی کلمه‌ی صدق را به معنای هر فعل و قولی می‌داند که مطابق با واقع باشد و ادعای صدق، در اصل به معنای این است که گفتار و یا خبری که داده می‌شود با خارج مطابق باشد و آدمی را که خبرش مطابق با واقع و خارج باشد، "صادق" می‌گویند. ولیکن از آنجایی که به‌طور استعاره و مجاز، اعتقاد و عزم و اراده را هم قول نامیده‌اند، در نتیجه صدق را در آن‌ها نیز استعمال کرده، انسانی را هم که عملش مطابق با اعتقادش باشد و یا کاری که می‌کند با اراده و تصمیمش مطابق باشد و شوخی نباشد، صادق نامیده‌اند. بدین معنا، دین‌داران صادق‌اند. هم در گفتار راست می‌گویند و هم خلف وعده نمی‌کنند (محمدحسین طباطبایی، ج ۹، ص ۵۴۸).

ملا مهدی نراقی در کتاب جامع السعاده خویش، صداقت را از شریف‌ترین صفات مورد رضایت الهی شمرده و در بخشی به اقسام آن پرداخته، اما به‌صورت لغوی تعریف مستقلی نیاورده است. ملا احمد نراقی نیز با همین شیوه با اشاره به آیات و روایات بیان داشته است که صداقت، اشرف صفات نفسانیه و رئیس اخلاق ملکیه است (ر. ک، ملا مهدی نراقی، ۱۳۸۸).

از دیدگاه آیه الله مصباح، واژه‌ی صداقت دارای دو نوع کاربرد است: صدق گفتاری و صدق رفتاری. صدق گفتاری به معنای مطابقت کلام با واقع است. هنگامی که می‌گوییم: کلامی راست است، یعنی مطابق واقع است، حتی اگر گوینده هم به آن معتقد نباشد و آن را دروغ بیندارد. هرچند که چنین کلامی ارزش مثبت اخلاقی ندارد. چنان‌که اگر برعکس، به اشتباه دروغی بگوید به گمان این‌که راست است، آن‌هم ارزش منفی ندارد؛ چراکه چنین راست و دروغی، خارج از محدوده‌ی اختیار انسان و بی‌اختیار با فاعل مختار است، حال آنکه در مسائل اخلاقی، همه‌جا ارتباط با فاعل و حسن فاعلی ملحوظ خواهد بود. صدق عملی یا رفتاری، به معنای مطابقت اعمال و رفتار انسان با گفتار یا اعتقاد وی است. یعنی رفتار انسان تصدیق‌کننده‌ی گفتارش و یا مصدق اعتقادش باشد هرچند سخنی هم نگوید. بنابراین صادق به کسی می‌گویند که اگر به چیزی معتقد است، به اقتضای اعتقادش رفتار کند و. یصدق (نیز همانند صادق) یعنی صدق عملی و رفتاری، فراتر و گسترده‌تر از صدق گفتاری است و دایره‌ی آن، گفتار و دیگر رفتارهای انسان را در برمی‌گیرد. خواجه نصیر طوسی نیز صداقت را به معنای مطابقت حکم با نفس الامر می‌داند (ر. ک، **کشف المراد**، ص ۶۴). منظور از نفس الامر، ظرف ثبوت عقلی محکمیات می‌باشد و در موارد مختلف، تفاوت می‌کند. به عبارت دیگر مراد از نفس الامر، همان محکی قضایاست و موارد آن به‌حسب اختلاف انواع قضایا (علوم تجربی، وجدانیات، قضایای منطقی و غیره) تفاوت می‌کند. پس ملاک صدق قضایا، مطابقتشان با نفس الامر است (محمدتقی مصباح یزدی، ۱۳۷۹، ج ۱، ص ۲۵۴).

اهمیت صداقت

از جمله اخباری که اهمیت راست‌گو بودن را به ما تعلیم می‌دهد و ما را بر التزام به وادار می‌نماید حدیث ذیل است:

حضرت امام صادق (ع) می‌فرماید: «لَا تَنْظُرُوا إِلَى طُولِ رُكُوعِ الرَّجُلِ وَ سَجُودِهِ فَأَنَّ ذَلِكَ شَيْءٌ قَدْ إِيْتَاهُ، فَلَوْ تَرَكَهُ إِسْتَوْحَشَ لَذَلِكَ وَ لَكِنْ أَنْظُرُوا إِلَى صِدْقِ حَدِيثِهِ وَ آدَاءِ أَمَانَتِهِ؛ یعنی به طولانی بودن رکوع و سجود مرد نگاه نکنید زیرا طول رکوع و سجود چیزی است که به آن عادت کرده است، و اگر آن را ترک کند وحشت‌زده خواهد شد. ولی به راست‌گویی و آداء نمودن امانتش نگاه کنید». از این حدیث شریف، به‌خوبی معلوم می‌شود نماز و رکوع و سجودی که انسان خیانت‌کار به‌جای می‌آورد، چه ارزش و معنویتی خواهد داشت.

در روایت دیگری آمده: «اعرابی‌ای به حضور پیامبر مشرف شد و گفت: من تصمیم دارم به تو ایمان بیاورم، ولی تنها مانعی که در کار من می‌باشد این است که خمر، زنا، سرقت و دروغ گفتن را دوست می‌دارم اما مردم می‌گویند تو کلیه‌ی این‌هایی را که گفتم حرام کرده‌ای و من به ترک کلیه‌ی آن‌ها قادر نیستم. اگر به یکی از آن‌ها قناعت کنی، به تو ایمان می‌آورم. پیامبر اکرم (ص) قبول کرد و با او شرط نمود که دروغ نگوید. وی پس از قبول این شرط، ایمان آورد. هنگامی که او از حضور پیامبر (ص) مرخص شد و خمر را بر او عرضه کردند، گفت: اگر من خمر بیاشامم و پیامبر (ص) از من راجع به آشامیدن آن جويا شود و دروغ بگویم، عهد خود را نقض نموده‌ام و اگر راست بگویم، آن بزرگوار حد خود را بر من جاری خواهد کرد. بعداً شرب خمر را ترک کرد. هنگامی که زنا کردن بر او عرضه شد نیز به همان جهت صرف‌نظر نمود و همچنین سرقت؛ هنگامی که به حضور پیامبر خدا برگشت، به آن بزرگوار گفت: یا رسول الله چقدر نیکو بود این عملی که انجام دادی، زیرا آن زمانی که تو مرا از ارتکاب معاصی نجات دادی و من از کلیه‌ی آن‌ها توبه کردم» (محمدجواد نجفی خمینی، ۱۳۹۸ق، ج ۷، ص ۴۷ و ۸۴).

ارزش صداقت تا آنجایی است که حضرت علی (ع) آن را از نشانه‌های دین‌داری برشمرده و می‌فرماید: «إِنَّ لِأَهْلِ الدِّينِ عِلْمَاتٍ يَعْرِفُونَ بِهَا: صِدْقُ الْحَدِيثِ وَ أَدَاءُ الْأَمَانَةِ، وَ وَفَاءُ بِالْعَهْدِ...»؛ برای افراد دین‌دار نشانه‌هایی است که به‌وسیله‌ی آن‌ها شناخته شوند: راست‌گویی، گزاردن امانت، وفای به عهد... «(ابو محمد حرّانی، ۱۳۸۵، ص ۳۶۱). صدق و راستی در تمامی اقسامش دارای اهمیت است و برای فرد، نتایج شایسته‌ای را به همراه خواهد داشت. از جمله در روایتی از امام صادق (ع) آمده: «گاهی بنده‌ی مؤمن، مستمند و تهی‌دست می‌گوید: خدایا به من روزی فرما و یا تمکین مالی عنایت کن، تا کارهای نیک‌انجام داده، از برنامه‌های خیرات و خدمات چنین و چنان کنم. و چون خداوند راستی و صدق نیت او را می‌داند، همان اجر و پاداشی که در صورت انجام عمل به او می‌داد، خواهد داد». البته نیتی که در این حدیث موردنظر است، آن است که (فرد) قبل از عمل، عزم نموده و تصمیم گرفته که فلان عمل را در فلان وقت انجام دهد و انجام آن برایش فراهم نگردد (محمدباقر مجلسی، بحارالانوار، ج ۱، ص ۲۰۴).

تحلیل یافته‌ها

روشن است که واژه "معنویت" و مشتقات آن در قرآن به کار نرفته است. در عین حال به دلیل وجود آموزه‌های معنوی در قرآن می‌توان ادعا کرد که قرآن یک کتاب معنوی یا یک کتاب معنوی نیز هست بنابراین، به جای پرسش از تعریف "واژه" معنویت از چشم‌انداز قرآن، بهتر است بپرسیم که "آیا مؤلفه‌های معنویت در قرآن یافت می‌شود؟"، یا "معنویت قرآنی چه ویژگی‌هایی دارد؟"، یا "اگر احیاناً تعریفی از سرشت معنویت یا ویژگی‌های انسان‌های معنوی یا سبک زندگی معنوی در قرآن می‌توان سراغ گرفت، آن تعریف چیست؟"

ز سوی دیگر، "معنویت" معناهای گوناگونی دارد که نباید با یکدیگر خلط شود. سه تا از این معناها که به بحث ما مربوط می‌شوند عبارت‌اند از:

۱) معنویت به‌مثابه گوهر ادیان (معنویت دینی/ قدسی)؛

۲) معنویت به‌عنوان جایگزین یا بدیلی برای دین (معنویت سکولار/ عرفی)؛

۳) معنویت به‌مثابه مقوله‌ای فرادینی- فراسکولار (معنویت فرادینی- فراسکولار).

معنای اول سابقه تاریخی بلندی دارد و قدمت آن به درازای تاریخ ادیان است اما معنای دوم به نسبت جدید است و ظهور آن تقریباً به نیمه دوم قرن نوزدهم میلادی بازمی‌گردد. تا آنجایی که می‌دانیم، استعمال واژه معنویت در این معنا دو دلیل اصلی داشته است: اولی عبارت است از تهی یا جدا شدن ادیان بزرگ تاریخی و نهادینه‌شده از معنویت، یا کمرنگ شدن ارزش و اهمیت معنویت در این ادیان و تحت‌الشعاع عرضیات قرارگرفته آموزه‌های معنوی موجود در این ادیان، یا عوض شدن جای صدف/ فرم و گوهر/ محتوا در این ادیان و دومی عبارت از تحولاتی است که در ذهنیت و سبک زندگی آدمیان در جهان مدرن رخ داده است.

معنویت به معنای دوم کلمه در واقع نوعی دیانت جدید است که برحسب ادعای هواداران چنین معنویتی از ۱) "متافیزیک ادیان سنتی"؛ ۲) "متن مقدس"؛ ۳) "تاریخ مقدس" و ۴) "شخصیت‌های دینی که نقش الگوهای معنوی را بازی می‌کنند" خالی است. اینکه "آیا اصولاً چنین معنویتی امکان دارد؟" و "در صورت امکان می‌تواند نیاز انسان به معنویت را برآورده کند؟" و نیز اینکه "آیا چنین معنویتی به‌مرور زمان به سرنوشت ادیان تاریخی و نهادینه‌شده دچار نخواهد شد؟"، پرسش‌هایی است که در اینجا در مقام پاسخ‌گویی به آن‌ها نیستیم.

به گمان بنده این دو معنای از معنویت، در عین اینکه به‌ظاهر رقیب یکدیگرند، کاملاً متباین/ مانع‌الجمع نیستند، بلکه در کنار ویژگی‌های اختصاصی‌شان فصل مشترکی نیز دارند، به این معنا که هر دو مصداقی از معنویت به معنای سوم کلمه هستند. شخصاً به این رأی تمایل دارم که معنویت معنای سومی هم دارد که آن معنا مقوله‌ای "فرادینی" و "فراسکولار" است که قابلیت دارد به اشکال و انواع گوناگون، از جمله شکل و نوع دینی و سکولار ظاهر شود یا "قرائت‌ها/ روایت‌های متنوع دینی و سکولار داشته باشد.

بنابراین، معنویت به معنای سوم کلمه، اعم از معنویت دینی و معنویت سکولار است. این معنویت اگر با سایر اجزا و مؤلفه‌های دین ترکیب شود، به شکل معنویت دینی/ قدسی درخواهد آمد،

همان‌گونه که اگر با اجزا و مؤلفه‌های سکولاریسم ترکیب شود، به شکل معنویت سکولار/ عرفی درخواهد آمد. در مورد امکان این دو ترکیب مناقشاتی وجود دارد که در اینجا به آن‌ها نمی‌پردازم. به تعبیر روشن‌تر اگر معنویت را به‌مثابه یک “گوهر” در نظر بگیریم، این گوهر می‌تواند در “صدف”‌های متنوعی عرضه شود که بعضی از آن‌ها دینی و بعضی دیگر سکولار هستند. اگر این ادعا درست باشد، در این صورت به‌جای اینکه بگوییم: “در معنویت سکولار، “معنویت” جایگزین “دین” می‌شود، بهتر است بگوییم: “در معنویت سکولار، نوع یا قرائتی از معنویت جایگزین نوع یا قرائت دیگری از معنویت می‌شود.”

در پرتو این توضیحات وقتی درباره معنویت در قرآن یا از نگاه قرآن سخن می‌گوییم، پیش از هر چیز ناگزیریم روشن کنیم که مقصود ما معنویت به کدام یک از این سه معناست. در حال حاضر در این امر تردید دارم که آیا می‌توان آیه یا آیاتی در قرآن یافت که نفیاً یا اثباتاً متضمن نکته‌ای درباره معنویت به معنای دوم کلمه، یعنی “معنویت سکولار”، باشد؛ هرچند احتمال وجود چنین آیه یا آیاتی را هم نفی نمی‌کنم؛ اما در مورد معنویت به معنای اول و سوم کلمه، یعنی معنویت دینی و معنویت فرادینی- فراسکولار نکات بسیاری می‌توان از آیات قرآن استنباط کرد.

مقصود از معنویت فرادینی- فراسکولار آموزه‌های معنوی‌ای است که پذیرش آن‌ها در گرو پذیرش پیش‌فرض‌های اختصاصاً دینی یا سکولار نیست؛ بنابراین وجود چنین معنویتی در قرآن به معنای این است که آیه یا آیاتی در قرآن وجود دارد که برای پذیرش مفاد آن‌ها و به کار بستنشان در مقام علم و عمل لازم نیست شخص، مسلمان یا حتی دین‌دار باشد یا به نبوت پیامبر گرامی اسلام و حقانیت قرآن به‌عنوان یک کتاب آسمانی ایمان داشته باشد و صدق/ حقانیت مفاد آن آیه یا آیات را از سر تعبد (دانش از راه گواهی^۲) و نه بر اساس دلیل (دانش از راه دلیل^۳) بپذیرد.

ممکن است کسی بگوید که قرآن در اغلب موارد ترکیب “ایمان” و “عمل صالح” را به‌عنوان معیار رستگاری یا نجات معرفی می‌کند و این نشان می‌دهد که از نظر قرآن عمل منهای ایمان به‌کلی بی‌ارزش است. پاسخ این است که از نظر قرآن، “ایمان” به‌مثابه نتیجه/ فرآورده مهم نیست، فعل یا فرآیند “ایمان آوردن” و کیفیت آن مهم است. چنان‌که از بسیاری از آیات قرآن برمی‌آید، “ایمان آوردن” و در برابر آن “کفر ورزیدن” و نیز “شرک ورزیدن”/ “شرک نورزیدن” کارهایی ارادی - اختیاری هستند که مانند سایر کارهای ارادی - اختیاری در معرض ارزش‌دوری عقلانی، اخلاقی و معنوی قرار دارند. بنابراین ایمان آوردن مقوله‌ای جدا از عمل نیست، بلکه خود نوعی عمل است که صرفاً به دلیل اهمیت آن به‌طور مستقل به آن اشاره شده است، نه به این دلیل که سرشت آن با سرشت عمل تفاوت دارد.

اگر کوشش شخص با “صداقت” و “جدیت” همراه باشد، چنین شخصی هدایت‌شده و رستگار و مستحق تحسین و پاداش و به تعبیر امروزی شادی و آرامش و امید است. اگر یکی از پیامدهای زندگی معنوی را رسیدن به شادی و آرامش و امید بدانیم، این سه پیامد در صورتی حاصل

² knowledge by testimony

³ knowledge by evidence

می‌شوند که آدمی در مقام علم و عمل "صداقت" و "جدیت" داشته باشد. کسی که صداقت و جدیت دارد، دلیلی ندارد که شاد نباشد یا آرامش و امید نداشته باشد. شادی، آرامش و امید واقعی و پایدار از درون شخص سرچشمه می‌گیرد بنابراین در اثر تغییر و تحولات بیرونی از میان نمی‌رود و کم‌وزیاد نمی‌شود. بنابراین کوشش همراه با صداقت و جدیت مطلوبیت ذاتی دارد، به این معنا که نمی‌توان گفت چنین کوششی ممکن است به نتیجه نرسد.

صداقت در این مقام به این معناست که شخص در مقام کشف حقیقت و تشخیص وظیفه پیش‌داوری، تعصب، جزمیت و سایر ردایل معرفت‌شناسانه را نداشته باشد و منافع، تمایلات نفسانی و حب و بغض و دل‌بستگی‌های عاطفی او مانع دیدن یا پذیرش حقی نشود که در دسترس انسان‌هاست، آن‌گونه که هست، به تعبیر دیگر، صداقت در اینجا به معنای "گشوده بودن در برابر حقیقت" یا "تسلیم بودن در برابر حقیقت" است، آن‌گونه که هست، نه آن‌گونه که من دوست دارم باشد و این دقیقاً همان معنای عامی است که برای واژه "اسلام" و مشتقات آن از بعضی از آیات قرآن برداشت می‌شود. (بقره/۱۱۲، ۱۲۸، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۳؛ آل عمران/۵۲، ۶۴، ۶۷؛ نساء/۱۲۵؛ مائده ۴۴ و ۱۱۱؛ اعراف/۱۲۶؛ یونس ۸۴) برخلاف اسلام به معنای خاص کلمه که نامی برای یک دین خاص در برابر سایر ادیان است، اسلام به معنای عام کلمه نامی برای اشاره به حالتی ذهنی و روانی یا قلبی است که نوعی فضیلت معرفت‌شناختی به شمار می‌آید. این فضیلت معرفت‌شناختی به گمان من یکی از مهم‌ترین مؤلفه‌های معنویت به معنای سوم کلمه است که در قرآن نیز مورد تأکید فراوان قرار گرفته است.

سیاری از نقدهایی که در قرآن خطاب به کافران و مشرکان آمده، در حقیقت خطاب به کسانی است که نسبت بی‌حقیقت گشوده نیستند. اصولاً "کافر" در زبان قرآن کسی است که حقیقتی را که حقیقت بودنش برای شخص او روشن است می‌پوشاند و کتمان و انکار می‌کند.^۴ از سوی دیگر، مشرکانی که در قرآن مورد نکوهش و سرزنش و نقد قرار گرفته‌اند، کسانی هستند که در کنار خدا یا به جای خدا چیزی یا کسی را می‌پرستند که به سود آن دلیل ندارند. (آل عمران/۱۵۱؛ انعام ۸۱؛ اعراف/۳۳؛ حج/۷۱؛ روم/۳۵)

جدیت در این مقام به این معناست که شخص در حد وسع و توان خود در مقام کشف حقیقت و مقام تشخیص وظیفه و التزام نظری و عملی به نتیجه تلاش خود در این دو مقام کوتاهی نکند. هدایت در قرآن به معنای "وصول به مقصد" نیست، بلکه به معنای "یافتن راه" و "حرکت در مسیری درست" است و کسانی که صداقت و جدیت دارند در مسیری درست در حال حرکت هستند. وصول به مقصد در گرو اجتماع اموری است که پاره‌ای از آن‌ها تحت کنترل و اختیار آدمی نیست، و از این رو وی نسبت به وصول به مقصد مسئولیتی ندارد، به این معنا که اگر نرسیدن او به مقصد به دلیل موانعی باشد که تحت کنترل و اختیار او نبوده، نمی‌توان او را به دلیل نرسیدن به مقصد سرزنش و مؤاخذه کرد. در موردی هم که نرسیدن او به مقصد به دلیل عدم صداقت و/یا عدم جدیت خود او باشد، سرزنش و مؤاخذه او به دلیل عدم صداقت و/یا عدم جدیت اوست، نه به

^۴ در قرآن (حدید/۲۰) کشاورزان کافر نامیده شده‌اند، به خاطر این که کشاورز دانه را زیر خاک پنهان می‌کند.

دلیل عدم وصولش به مقصد. آنچه در اینجا اهمیت دارد، رسیدن به مقصد نیست، بلکه حرکت در مسیر درست و جهت درست است. به تعبیر دقیق‌تر، کسی که در مسیری درست و جهتی درست در حال حرکت است، در حین حرکت درواقع به مقصد رسیده است. به قول مولانا:

بی‌نهایت حضرت است این بارگاه صدر را بگذار، صدر توست راه
در قرآن از زبان خداوند چنین می‌خوانیم: «وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ» (عنکبوت/۶۹) «و کسانی را که برای ما کوشیده‌اند به راه‌های خویش هدایت می‌کنیم و بی‌گمان خداوند همراه نیکوکاران است». در این آیه تعبیر «جَاهَدُوا» بر جدیت و تعبیر «فِينَا» بر صداقت دلالت می‌کند. تعبیر «سُبُلَنَا» به صورت جمع نیز بر این نکته دلالت می‌کند که راه هدایت و رستگاری یکی نیست، بلکه متعدد است و کسی که صداقت و جدیت دارد به هر نتیجه‌ای برسد درراه خداست و در حال حرکت به سوی اوست. جمله آخر این آیه نیز بر این دلالت می‌کند که چنین شخصی از نیکوکاران است و خدا در طی این مسیر همراه اوست.

دومین مؤلفه مهم سبک زندگی معنوی که قرآن بر آن تأکید می‌ورزد «گریزان بودن از امور لغو» به معنای عام کلمه است. دست‌کم در سه مورد قرآن به صراحت به این مؤلفه اشاره می‌کند. مورد اول در ضمن برشمردن ویژگی‌های مؤمنان است. (مؤمنون/۳) از نظر قرآن، مؤمنان رستگاران و یکی از ویژگی‌هایی که موجب رستگاری مؤمنان می‌شود این است که آنان از پرداختن به امور لغو و بیهوده گریزان‌اند. پرهیز از امور بیهوده درواقع بخشی از تعریف ایمان است. مورد دوم در ضمن برشمردن ویژگی‌های بندگان خدای رحمان است. یکی از ویژگی‌های این گروه نیز این است که وقتی با امر لغوی روبه‌رو می‌شوند کریمانه از کنار آن می‌گذرند و به آن اعتنایی نمی‌کنند. (فرقان/۷۲) مورد سوم در مقام توصیف گروهی از اهل کتاب است که نسبت بی‌حقیقت گشوده‌اند و وقتی سخن لغوی می‌شنوند از آن روی برمی‌تابند. (قصص/۵۵)

نتیجه‌گیری

راست‌گویی از اعمال نیکوی انسانی و نزد دین و خرد از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است. فطرت پاک انسانی ایجاب می‌کند که آدم سالم و متعادل، دل و زبانش یکسو و هماهنگ باشد، ظاهر و باطنش یکی باشد و آنچه را باور دارد بر زبان جاری کند. «راست‌گویان»، اشخاصی هستند که در زندگی اجتماعی؛ هم در سخن راست می‌گویند و هم با عمل و کردار صدق‌گفتار خود را اثبات می‌کنند و نشان می‌دهند که مدعی ایمان نیستند، بلکه به راستی به فرمان‌های الهی ایمان دارند.

منابع و مراجع

قرآن کریم

ابن ابی الحدید، عبدالحمید بن هبه الله (۱۴۰۴ ق) شرح نهج البلاغه، جلد ۲۰، قم: مکتبه آیه الله المرعشی النجفی.

ابن شعبه حرانی، حسن بن علی (۱۴۰۴ ق) تحف العقول عن آل الرسول (ص)، جلد ۱، قم: دفتر انتشارات اسلامی.

ابن فارس، أحمد (۱۴۰۴ ق) معجم مقاییس اللغة، جلد ۶، قم: مکتب الاعلام الاسلامی.

ابن منظور، محمد بن مکرم (۱۴۱۴ ق) لسان العرب، جلد ۱۵، بیروت: دار صادر.

زهري، محمد بن احمد (بی تا) تهذیب اللغة، جلد ۱۵، بیروت: دار احیاء التراث العربی

تمیمی آمدی، عبد الواحد بن محمد (۱۴۱۰ ق) غررالحکم و درر الکلم، جلد ۱، قم: دار الکتاب الإسلامی.

جوادی آملی، عبدالله (۱۳۸۵) مراحل اخلاقی در قرآن، جلد ۱، قم: نشر اسراء.

راغب اصفهانی، حسین بن محمد (۱۴۱۲ ق) مفردات الفاظ قرآن، جلد ۱، بیروت: دار القلم.

سید رضی، محمد بن حسین (۱۴۱۴ ق) نهج البلاغه، محقق: صبحی صالح، جلد ۱، قم: هجرت.

طباطبایی، سید محمدحسین، المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۹، ص ۴۰۲، دفتر انتشارات اسلامی، قم، ۱۴۱۷ق؛ راغب اصفهانی، المفردات فی غریب القرآن، ص ۴۷۸، دارا لعلم الدار الشامیة، دمشق بیروت، ۱۴۱۲ ق.

طباطبایی، سید محمدحسین (۱۳۶۳) المیزان فی تفسیر القرآن، جلد ۲۰، قم: دفتر انتشارات اسلامی.

طوسی، محمد بن الحسن (۱۴۱۴ ق) الامالی، جلد ۱، قم: دار الثقافة.

فراهیدی، خلیل بن احمد (۱۴۱۰ ق) کتاب العین، جلد ۹، قم: هجرت.

فیض کاشانی، محمد بن شاه مرتضی (۱۳۷۶) المحجة البيضاء فی تهذیب الإحیاء، جلد ۸، قم: مؤسسه نشر اسلامی.

قرشی، سید علی اکبر (۱۳۷۱) قاموس قرآن، جلد ۷، تهران: دار الکتب الإسلامیة.

کبیر مدنی، سید علیخان (۱۴۰۹ ق) ریاض السالکین فی شرح صحیفه سید الساجدین، جلد ۷، قم: دفتر انتشارات اسلامی.

کلینی، محمد بن یعقوب (۱۴۰۷ ق) الکافی، جلد ۸، تهران: دار الکتب الإسلامیة.

مجلسی، محمدباقر (۱۴۰۳ ق) بحار الانوار، جلد ۱۱۱، بیروت: دار إحياء التراث العربی.

مصطفوی، حسن (۱۳۶۰) التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، جلد ۱۴، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.

مکارم شیرازی، ناصر (۱۳۷۷) اخلاق در قرآن، جلد ۳، قم: مدرسه الامام علی بن ابی طالب (ع).

واسطی زبیدی، محب‌الدین سید محمد مرتضی (۱۴۱۴ ق) تاج العروس من جواهر القاموس، جلد ۲۰، بیروت: دار الفكر للطباعة و النشر و التوزیع.